

تشدید فشار استثمار کارگران ایران از 1358 تا 1403

بهار 1358 طبقه کارگر ایران ولو مقهور، در حوزه ای معین، در کارزار تعیین بهای نیروی کار توانست بورژوازی ایران و دولتش را گامی به عقب راند. عظیم ترین بخش کارگران به رغم فوران نارضائی، واقعیت شوم شکست انقلاب را باور نداشتند. مجرد سقوط اختاپوس شاهنشاهی سرمایه داری را پیروزی می پنداشتند!! در زنجیر پولادین این انگاره فکری آفریده سرمایه از یک سو افقی فراتر از تعویض الگوی حکومتی نظام بردگی مزدی پیش رو نمی دیدند و به تسلیم می غلطیدند، از سوی دیگر همان توهم تسلیم را با سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی آیکاری رادیکال می کردند، لباس پیروز بر تن! این توان را در خود می یافتند که رژیم در حال تکوین، اما هنوز فاقد قدرت کافی سرکوب را برای حصول مطالبات نازل معیشتی زیر فشار قرار دهند. در آن سال دولت بازرگان را مجبور نمودند که میزان مزدها را به گونه کم یا بیش قابل توجهی افزایش دهد. حداقل مزد ماهانه که در ستیغ رونق افسانه ای سرمایه داری ایران، در «اشتغال کامل» و «نرخ رشد 99%»!! در سال 1354 از 393 تومان، معادل 56 دلار امریکا بالاتر نرفته بود، برای نخستین بار مرز 1700 تومان و 122 دلار را پشت سر نهاد. قابل تعمق است که توده کارگر از این افزایش بالای 200 درصدی نه فقط استقبال نمود که فریاد نارضائی سر داد و بر عقب نشینی بیشتر سرمایه داران و حاکمان جدید اصرار ورزید. کارگران «از اسب غلطیده اما از اصل نیافتاده» خود را میداندار و دارای توان کارزار می دیدند. حساب و کتابی که ریاضیات روزشان القاء می کرد و ریاضیاتی که دقت طبقاتی، کارگری نداشت. آنها نه فاتح که مغلوب بودند و آنچه زیر نام قدرت در خود می یافتند، نه توان آگاه و رادیکال ضد سرمایه داری که فقط معجونی از توهم و توقعات فرمبستی بود. جنبش 56 - 57 در فضای زندگی، اندیشه، امید، کارزارشان نوعی مشق قدرت برای ساختن جامعه ای مرفه، «آزاد»، «برابر»، «بی نیاز» دیده می شد!! اما این انتظارات و باورها را نه با سر بیدار کارگری که با شعور محصول چرخه تولید فکر سرمایه داری می کاویدند. بر همین پایه، احساس قدرتشان بار آگاه طبقاتی، ضد سرمایه داری نداشت، اما از رخوت، زبونی، یأس ناشی از شکست نیز صدها بار بهتر بود. چشم به ادامه پیکار می دوخت، عقب نشینی را محکوم می کرد. آلیاژ متناقضی که از یک سو میلیتانت، امیدوار، متوقع بود و به پیکار می اندیشید. از سوی دیگر به آنچه فکر نمی کرد سازمانیابی آگاه، سراسری، شورائی، ضد سرمایه داری برای گسترش کارزار بود. احساس توانائی آمیخته با موج خیال و نشسته بر توسن و هم که طبیعتاً نای لازم برای مقاومت در مقابل قهر سرمایه داری را نداشت. این سرشت سرمایه است که اگر علیه اساس موجودیت آن نجنگی، شعورت را می بلعد، ماتریال چرخه تولید فکری خود می کند، حاصلش را در بازار فلسفه، سیاست، علم، جامعه شناسی، روانشناسی، اخلاق، ایدئولوژی به فروش می رساند و مصرف قهری پروسه فکر و آموزش افراد می سازد. احساس توان روزهای بعد قیام بهمن چنین ترکیبی داشت، از آگاهی ضد کار مزدی نمی جوشید، تولید کوره های فکر بورژوازی، دروغین، جعلی بود و لاجرم شتابناک از هم پاشید. پیش از آن که گامی برای بالندگی آگاه طبقاتی، استخوانبندی ضد سرمایه داری، شعورمندی ضد مزدبگیری بردارد، شروع به فروریزی کرد. با رسیدن موج سرکوب تا خواست تکان خورد دستش را به تمام و کمال خالی یافت. به اطراف نگاه کرد. زمین و زمان را نیروی بسیج، کمیته، سپاه، ارتش، پلیس، اطلاعات و قوای قهر فاشیستی بورژوازی اسلامی دید. «آهی نداشت که با ناله سودا کند» شروع به عقب نشینی نمود. با جنگ ماوراء ارتجاعی دو رژیم اختاپوسی اسلامی و بعث بورژوازی به ورطه فروپاشی افتاد. دلایل بارز و بی نیاز از توضیح بود. جنبشی که تاریخا، در عبور از مراحل مختلف و پشت سر نهادن تجارب گوناگون نتوانسته بود راه و چاه واقعی مبارزه طبقاتی اش را بشناسد و پیش گیرد از هیچ شانس برای ایستادگی در مقابل سناریوهای رنگارنگ، سیاست ها، جهت گیری ها، کنش ها و نقشه عمل های پمپاز

پروسه بازتولید سرمایه و نظام بردگی مزدی برخوردار نبود. در تاریخ مبارزه طبقاتی عصر سرمایه داری تا جایی که به جنبش کارگری ایران مربوط است. سالهای دهه شصت سیاه ترین، هولناک ترین و فاجعه آمیزترین سال های عمر این جنبش بوده است. بحث فقط بر سر کشتار هر روز 300 - 400 جوان طبقه کارگر توسط وحوش حاکم اسلامی، اعزام، میلیون، میلیون کارگران به جبهه های جنگ دو رژیم درنده نسل کش و آدمخوار، کشته شدن صدها هزار و معلول گردیدن چند میلیونی توده های کارگر نبود. رخداد ویرانگرتر و اساسی تر آن که طبقه کارگر شوریده برای برپایی جامعه ای آزاد، مرفه، برابر، با ملاکها و مبانی مبتنی بر سرمایه ستیزی نطفه ای، خودپوی طبقاتی اش، از یک سو بار سهمگین ترین شکست ها را بر دوش می کشید، از سوی دیگر هیچ شناختی از ریشه ها، علل و عوامل غلطیدن خود به ورطه این شکست نداشت. گیج و سردرگم، در مقابل هر تهاجم وحشیانه جدید دشمن عقب نشینی کرد، به هر سببیت سرمایه و دولت سرمایه داری تن داد. یارای اعتراض به نسل کشی رعب آور دهه شصت خورشیدی حاکمان هار دینی را در خود نیافت. در سکوت مطلق و گورستانی دست و پا زد. در طول 8 سال جنگ، 6 سالش حتی یک ریال افزایش مزد دریافت نکرد و بدون هیچ کارزار جدی به این وضعیت رضایت داد.

جدول مزد ماهانه کارگران در فاصله 1358 تا 1403

سال	حداقل دستمزد به تومان	درصد افزایش سالانه	نرخ دلار	مزد ماهانه به دلار
1358	1 701	17%	14	122
1363	1 905	0%	58	33
1368	2 490	0%	120	21
1374	16 000	37%	403	40
1378	36 183	20%	863	42
1381	69 846	23%	799	87
1384	122 592	15%	904	136
1389	303 000	15%	1 100	275
1390	330 300	9%	1 900	174
1391	390 000	18%	3 200	122
1392	487 200	25%	3 000	162
1394	712 500	17%	3 600	198
1395	812 200	14%	3 600	226
1396	930 000	14,5%	4 700	198
1397	1 111 000	19%	11 000	101
1398	1 516 000	36%	13 000	116
1399	1 910 000	25%	30 000	63
1400	2 650 000	39%	25 000	106
1401	4 179 750	57,4%	45 000	97
1402	5 308 284	27%	58 000	91
1403	7 166 184	35%	80 000	90

تمامی حوادث بالا رخ داد، اما هیچ کدام حتی حاصل جمع آنها را نباید گزاره تمام نمای عواقب شکست جنبش کارگری ایران در خیزش منتهی به قیام بهمن 57 دید. آنچه این شکست و استیلائی رژیم اسلامی سرمایه در پی آورد، فاجعه ای سهمگین تر و فراتر از این کشتارها، ویرانیها، نکبت ها، نحوست ها بود. شکست خیزش 57 و عروج اختاپوس بشرکش اسلامی به سرمایه، به نظام بردگی مزدی امکان داد تا پیروزمندانه ترین، افسونکارترین، سرطانی ترین و طاعونی ترین تعرض ممکن خود را علیه بشریت کارگر، علیه زندگی، اندیشه، امید، باور، شعور و همه چیز کارگران عملی سازد و لباس واقعیت پوشاند. این یک شعار نیست، احساس آکنده از خروش خشم نیست. واقعی ترین بیان یک رویداد سهمگین تاریخی است. طبقه کارگر ایران تا پیش از قیام بهمن 57 هیچ گاه دخیل بندی به دولت، قانون، مطالباتی مانند حق تشکل، جواز اعتصاب، آزادی بیان، حق اعتراض، مبارزه قانونی را شالوده کارزار نساخته و رغبتی به پیش کشیدن و طرح آنها نشان نداده بود. بازار این حاجت خواهی ها، نذر و نیازها تا چشم کار می کرد میان اپوزیسیون های راست و چپ بورژوازی، حتی کارگران دلباخته حزب آویزی و همزائونی با افاضل حزبی رونق داشت، اما توده های کارگر، خودجوش، جور دیگری می اندیشیدند و راه خود را می رفتند. آنها از همان آغاز با نخستین تجارب مبارزات جمعی، بی نیاز از آموزش آکادمیک دریافته بودند که باید از دولت آویزی، قانون گرانی، دخیل بندی به امامزاده های فریب سرمایه داری دست بردارند، عطای این سناریوها را به لقایشان بخشند. به جای این کارها به قدرت پیکار جمعی اتکاء کنند، قهر ضد بشری سرمایه را با قهر حق طلبانه کارگری پاسخ گویند. به جای تکیه حق اعتصاب دست به اعتصاب زنند، تمنای «حق راهپیمایی» ننمایند، قدرت مبارزه خود را وارد میدان سازند. به جای ناله و الحاح در مقابل وحوش سرمایه دار چرخ تولید را از چرخش باز دارند، بست نشینی را عبث پندارند، به نمایش نیروی عظیم و اثرگذار خود روی نهند، از التماس در مقابل وزارت کشور برای گرفتن مجوز راهپیمایی چشم پوشند، در عوض موج پرخروش شورش راه اندازند و سرمایه داران و دولت آنها را مجبور به قبول خواست های خود کنند. کارگران ایران تاریخا چنین کرده بودند. رویکردی که سرمایه با تمامی ظرفیت و با توسل به تمامی توان جادوگری و تحجر و فسیل سازی خود برای منکوب کردن و ریشه کن نمودنش می کوشد اما همه جا موفق نمی شود. هر گام موفقیتش در این قلمرو نیازمند ساز و برگ ها، چه بسا قبول هزینه ها است. چیزی که جمهوری اسلامی نسل کش سرمایه داری در طول این 45 سال با چنگ و دندان به کمک همه ساز و کارها به آن دست یافت و سلاح دست سرمایه ساخت در هم کوبیدن همین رویکرد، مبادی و عزیمتگاههای خودپوی طبقاتی کارزار توده کارگر بود. رژیم شالوده قهر و سرکوبش را بر این قرار داد که به هیچ خواست کارگران واقعی نگذارد. در شیارهای شعور آنها، در ژرفنای شناخت و باورشان القاء کرد که اساسا اتکاء به توان طبقاتی، توسل به ظرفیت پیکار کارگری، به میدان آوردن سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی، از کار انداختن چرخه تولید، انسداد مجاری خروش اضافه ارزشها، کاری عبث و بی نتیجه است!! این کار را به بمن بهره گیری از عوامل و اهرمهای معینی انجام داد. نیروهائی با کارکردهای متفاوت که برآیند مشترک تأثیرشان راندن توده های کارگر به مبارزه قانونی دولت آویزی، رفرمیسم و تباهی بود. شکست قیام بهمن زمینه های تن دادن به این پسگرد ارتجاعی را میان کارگران آفریده بود، اما نهادهای کارگری - پلیسی رژیم بودند که در ژرفنای شرائط کار، زندگی، در جبهه کارزار جاری توده کارگر نقش القاء و آموزش ارگانیک این پسگرد فاجعه آمیز را بازی می کردند. جمهوری اسلامی در این عرصه فقط از عوامل سازمانیافته مزدور استفاده نکرد، به گونه ای باورنکردنی عظیم ترین بخش رژیم ستیزی سرمایه آویز اپوزیسیونهای راست و چپ را هم به طور غیرمستقیم در خدمت خود گرفت. در حوزه بسیج نیروی مزدور اصولگرا، اصلاح طلب، توده ای، اکثریتی، مجاهد انقلاب اسلامی، احمدی نژادی و فراوان فرقه دیگر داشت. بسیار قابل تعمق است که اپوزیسیون راست و چپ رژیم ستیز دوره جمهوری اسلامی در افشاء این نیروها صرفا بر نقش پلیسی و شراکت مؤثر آنها در سرکوب فیزیکی طبقه کارگر انگشت می نهاند. در حالی که مخوف ترین و ضد کارگری ترین نقش آنها نه این، بلکه دقیقا تأثیرات فاجعه باری بود که در قلمرو هل دادن توده کارگر به قانونگرانی،

دولت آویزی، رفرمیسم منحط سندیکالیستی و کفن و دفن نمودن جنبش کارگری در مبارزه قانونی ایفاء می نمودند. این فاجعه هزاران بار سهمگین تر می شد که کل اپوزیسیون ظاهرا رژیم ستیز به ویژه بخش چپ و متحزب آن نیز زیر نام مبارزه طبقاتی، زیر بیرق رهایی پرولتاریا!! بدون کم و کاست نقشی مشابه همین مزدوران را بازی می کردند. آنها نیز شب و روز نسخه سندیکا پیچیدند، از کارگران خواستند تا به قانون آویزند، دست به تحصن زنند، راه عریضه نگاری پیش گیرند. جنبش کارگری ایران در این 45 سال میان این دو تیغ ظاهرا متعارض مقراض سرمایه، نهادهای سازمانیافته پلیسی رژیم در درون و رفرمیسم منحط اپوزیسیون چپ نمای سرمایه آویز در بیرون تمامی نای سرمایه ستیزی خودپوی طبقاتی اش را از دست داد. تا مغز استخوان، قانونگرا، دولتمدار، سرمایه آویز شد. سهمگین ترین ضربه ای که طبقه کارگر ایران تاریخا تحمل می کرد. ضربه ای که پالایش آثارش نیازمند کارستانها است. طبقه سرمایه دار و رژیم درنده اسلامی با استفاده از آثار فشار همه این اهرم ها و عوامل جنبش کارگری را عملا فسیل نمود. مبارزه کارگران را به تمام و کمال مقلوب، باژگون، ضد خود نمود و در شکل شریعتی جامد بلای جان خود آنها ساخت. سالها است کارگران در شش گوشه این جهنم علی الظاهر در حال کارزارند، اعتصاب می کنند، اجتماع می نمایند، چرخه کار را به ورطه تعطیل می اندازند، در خیابانها راه می افتند، دست به شورش می زنند، هیچ نتیجه ای نمی گیرند. به جدولی که بالاتر آوردیم نگاه کنید. مزد کارگران در سال 1358 معادل 122 دلار امریکا در ماه بوده است. این دستمزد ماهانه 45 سال بعد در 1403 به 90 دلار سقوط کرده است!! طی این مدت دلار امریکا حداقل نیمی از ارزش خود را از دست داده است. به این ترتیب مزد ماهانه کارگر ایرانی در این 45 سال از 122 دلار به 45 دلار تنزل یافته و به حدود 35 درصد رسیده است!!! تصور تحمل این وضعیت از سوی طبقه کارگر ایران رعب انگیز است و این در حالی است که کارگران ظاهرا مستمرا در اعتصاب و اعتراض و راهپیمائی و اجتماع و تحصن هستند!! با همه اینها هیچ کس از خود، از همزنجیر بغل دستی، از همکار، همصدا، همسنگر، همزرم خویش نمی پرسد که کجای کار می لنگد!! چه باید کرد؟ ریشه معضل کجاست؟ چگونه باید آن را پیدا کرد؟ چرا مترصد تشخیص نیستیم؟! چرا به علاج نمی اندیشیم؟! میلیونها کارگر به زعم خود مبارزه می کنند و مبارزه آنها هیچ کجا به هیچ میزان پڑواک نمی گردد، هیچ کف نانی بر سفره خالی فرزند نمی آرد، هیچ قطره آبی وارد لوله های خشک خانه نمی کند، هیچ قرص دارویی برای التیام دردهای لاعلاج نمی زاید. با همه اینها مورد رضایت است. فریضه شرعی برگزار شده است. ثواب ها به دست آمده است!! وضع روز جنبش کارگری این است. چه باید کرد؟ برای ما کارگران ضد سرمایه داری هیچ پرسش تازه ای نیست و جوابش تکرار مکرر حرفهای هر روزی است. حرفهایی که تا امروز با حداکثری بی مهری مواجه بوده است اما یقین ما به درستی کار خود هر روز صدها بار بیش از روز پیش شده است. با مبارزات گسیخته، ذلت آمیز صد تا، صدتا، در چهاردیواری کارخانه ها، شرکت ها، با عزیمت از همیشه کارگر ماندن و برده مزدی بودن، با دموکراسی طلبی، جنبش های مدنی، تحصن مقابل این و آن نهاد دولتی اگر صد سال هم تداوم یابد، هیچ بهبودی به هیچ میزان به بار نخواهد آورد. یک راه بیشتر وجود ندارد. باید یک جنبش شورائی سراسری ضد سرمایه داری برپا ساخت. باید خواستار تسلط شورائی بر سرنوشت کار، تولید و زندگی شد، باید وارد میدان واقعی مبارزه طبقاتی ضد بردگی مزدی گردید. ما در این گذر تا چشم کار می کند نوشته ایم و گفته ایم، تا هر کجا که توانسته ایم در خانه همزنجیران را کوبیده ایم، با آنها به گفتگو نشستیم، شور و مشورت نموده ایم. سیل انتقادهای را هر چه خروشانتر جاری و کوه راه حلها را هر چه رفیع تر پیش کشیده ایم. این کار را هر روز انجام داده ایم و انجام خواهیم داد.

کارگران ضد سرمایه داری